

تا چندی استقلال خود را از دست ندادند، در پایان آنها هم تسلیم شدند شرطیکه تشکیلات اداری و عادات و آداب آنها محفوظ باشد، فرانسه نیز بر بلاد این قبائل رؤسائی از مسلمین گماشته افسرهای فرانسوی را مافز اعمال و مراقب آنان فرار داد، حساب عربی را در ادارات معمر داشته اجزاء داد قبائل عذاب و اوجاع خود را نگاهداری کنند، در نزه اقوامیکه استقامت و پایداری از خود نشان میدهند این ترتیب روش همیشگی دولت‌های استعماری است، ولی این مدارا تدریجی است که پای برجشوند و بطول عدت حکومت استمرار یافته و باقی مانده اسباب مقاومت نبود شود، سپس سبزرنگ باجرای احکام استعماری بوجه اکتامل میپردازند، شورش و انقلاب در الجزائر باین پیمان خاتمه ییافت، فرانسه ناچار بود آتشهای دیگر را نیز خاموش کند، و همینکه آتشی را خاموش میساخت شورش دیگری نمایان شده آتشی دیگر شعله میکشید سال ۱۸۵۹ بنی سناسن در حوالی مغرب اقصی شوریدند، فرانسه ناچار ناآجا لشکر کشی کرد، در جنوب وهران اولاد سیدی الشیخ شوریده سه سال بی درزی آتش شورش شعله میکشید ژررال «ممن» مجبور شد تلواهی جبر که از توابع مغرب است شورشیها را تحمیب کند، ولی ابن قننه تا سال ۱۸۶۷ آرام نگشت، چون فرانسه در جنگ با آلمان سال ۱۸۷۱ شکست یافت آنجا شورشی بزرگ برپای گردید، مردم بومی وقت را غنیمت و شکار را در دسترس خود دیدند، مقرانی سردسته میخانه شوری، شیخ حداد که یکی از بزرگان مذهبی آنجا بود با فرزندش سی عزیز و گروهی از پروان طریفه رحمانیه بنو یلوی دادند، آتش فتنه در تمام قبائل زبانه کشیده پاره ای از بواحی قسنطینه و پاره ای از توابع الجزائر رسید، ولی ناحیه وهرانیه در این اثنا آرام بود، شورشیها تمام دژهای

فرانسویانرا که در بلاد قبائل بود محاصره نمودند، قریه «مالسترو» را ویران  
 سکرته نزدیک بود بر متبجه بیروز شوند، فرانسه چندین سپاه جنگجو  
 بفرماندهی امیرال «گوبدون» که بشجاعت و ذکاوت نامردار بود یا نجافرستاد  
 تنور جنگه تافته شده ۳۴۰ بار زخو خورد روی داد، در پایان دوائر برتری  
 فرانسویها در فنون جنگی و کثرت مهمات و سلاح ویرگ سپاه توانستند آتشی  
 شورش را خلبوش کنند، «مقرانی دروادی سفلات بخاک هلاک افتاد» برادرش  
 ابو مزراق بجایوی زمامدار شده عاقب اسیرگشت و انقلاب خائمه یافت  
 فرانسه نکیفر شورش قباکلا را اولاً از استقلال اداری محروم نمود ثانیاً از  
 اراضی آن ۴۵۳ هزار هکتار زمین تصرف و به مستعمرین فرانسوی که آنرا  
 «کولون» میگفتند بخشید، ثالثاً غرامت جنگی سنگینی بدوش آنها نهاد  
 تا همیشه زیر بار ورام کمرشکن باشند، پس از این شورش دیگر از مردم  
 الجزائر مقاومتی که شایسته ذکر باشد نمایان نگشت جز شورش امی عمومه  
 بسال ۱۸۸۹ از آنوقت در آنکشور آرامش حکمفرما شده امید بقیام  
 بشمشیر بست، بویژه که کشور تونس و کشور مراکش نیز با آنجا ملحق و  
 همه آنها یک مستعمره گشته است، فرانسویها تمام آنها را افریقایی فرانسوی  
 مینامند، ولی جنگ عمومی روحی تازه در الحرائر بوجود آورده است  
 الجزائر بسود فرانسه گومفندوار برای هذب توپ و تفنگ زیاده از دو بسند  
 هواتر سرباز بمبدان کلزار فرستاد، شصت و دو هزار تن از آنها قرمانی  
 فرانسویها شدند، فرانسویها روزیکه آتشی جنگ عمومی زبانه میکشید،  
 بلبری مستعمرات محتاج بودند، در تملق و چاپلوسی اهالی کوشیده بجای  
 پوست پلنگ پوستین بره پوشیده در الجزائر گردش نموده میگفتند: همه  
 مردم یک وطن و اهل یک خانه ایم، همینکه کامپ و در پیکار با آملن بیروز

شدیم حقوق را بمسلوات تقسیم و هیچ فرقی میان فرانسوی و الجزائری در مسلمان و مسیحی نخواهیم گذارد ، پس از خانمه جنگ اداره الجزائر بشکلی دیگر خواهد بود که بشکل پیشین بهیچوجه شباهتی ندارد ، مسلمین مانند ملل آزاد و مستقل از تمام حقوق بهره مند خواهند شد ، در این مدت فرانسه و سایر متفقین نوید های بوج بمنتهائی که ما کور آنها شده اند میدادند ، تا در جنگ و بیگار این ملل یاری آلمان بشناتند ، از این توپها اعراب آسیا زیادتراز دیگران فریب خوردند با آنها نوید دادند که اگر دوش بدوش متفقین نبرد کنند سلطنت عربی را تمام و کمال بخرس خواهند داد آنها مانند نهنگ با چشم اشک آلود نوید های بیشمار میدادند ، میگفتند : یاری حق ضد باطل کمک کنبد ، در برابر ملت ستمکار آلمان که میخواهد دنیا را بدمورده خود سازد بشنابید ، برخیزید و پیش بدوید ، مقصد و مقصود ما جلوگیری از قوی است که بتواند ضعیف ستمگری کند ، ما میخواهیم حق استعمال و آزادی را بنام ملل بخرس بندیم . ایشان پیوسته این الفاظ قشنگ را تکرار و این نویدها را پراکنده میکردند تا جنگ خانمه و متفقین کامیاب شده و کار انجام گرفت ، ناگاه تمام این سخنها را فراموش نمودند ، قضایا جوری دیگر نمودار گشت ، همه مواعید را باطل ساختند ، مردمیکه جان خود را در راه آنها نثار نموده بودند دانستند که این بیروزی بضرر آنها بود نه سودشان ، فهمیدند که در حقیقت درویرانی خانه خود شرکت کرده اند ، بصد خوشبختی آنها یاری داده اند ، از آنچه مردم الجزائرند که احساسات آنها بحربك شده آتش عشم دردشان شعله ور گردید از فرانسه خواستند مواعید خود وفا کند ، بیاد ۶۲ هزار تن قربانی که در این راه نموده اند افتادند ، پس از گفت و شنود فرانسه حق انتخاب نمودن در انتخابات شهرداری و حق ترقی

در رتبه های لشکری را که قبلاً تا حد و اندازه ای محدود بود بآنها داد همچنین چون اهالی بومی چندین برابر مستعمرانها مالیران آب و خاک و میرداختند قرار داد که آنان مانند مستعمرانها مالیات ندهند. تمام این حقوق نوین در برابر نوید هائی که فرانسه در اثناء جنگ بآنها داد ناچیز است، در حقیقت از زنجیر و گره های بیشماریکه در طول چندین قرن برای مردم بومی بوجود آورده بود چند حلقه منحصر برداشته و چند گره ساده را گشود، مردم نیز ناچار در برابر فرانسویها به پیکار معنوی پرداختند آثارش در انتخابات و اجتماع نمایان است؛ اینک نهضت فکری که موجب استقلال میشود در اعمال آنها نمایان و رو با افزایش نهاد است. فرانسویهای مختلف حکومت نیز این فرصت را غنیمت دانسته آتش خشم و یأس آنها را دامن میزنند. نه برای آنکه با مردم این حملت همراه و موافق آمد بلکه بامیدیکه از قدرت حکومت کاسه شود بهر حجاز و خسی توسط حسته با آنها اظهار موافقت میکنند.

فرانسویها مینداشتند که یگانه وسیله نابود شدن فکر استقلال از دماغ این مردم وطن دوست و پایمال کردن روح مقاومت و پایداری آنان برافکندن آموزش و پرورش اسلامی و ویران کردن آثار آلمینی است که بنظر آنها سرچشمه احساسات وطنی و کابون غیر عملی و نگانه و مسخره هائی از جنگال بیگانه است؛ بهمین سبب سیاست فرانسه در الجزایر از آغاز تا انجام بظاهر سیاست آزادی دینی و در باطن مخالفت و ضدیت با دین است. آنان نه تنها بفرانسوی بلکه بایطالیائی و اسپانیائی بلکه بیهود و صالبی حقوقی داده اند که مسلمان الجزایری از آنها محروم است. فرانسه مسلمین را در سیاست و اداره و اجتماع و در تمام چیزها در پست ترین رتبه قرار داده است.

استفاده از حقوقی را که تمام مخلوقات بهره‌مند میشوند برای آنها بشرطی اجازه داده که در تمام امور دارای حققت را نسوی شده و قانون فرانسه را اطلعت کنند؛ این قانون در بسیاری از احوال شخصی مخالف آئین اسلامی است و مسلمان می‌تواند با آنها عمل و رفتار کند چرنگامی که از اسلام دست بردارد بسیاری از اعدالت و بخششها را هوقوف بمسیحی شدن کردند. همین شرط ژنرال یوسف را برته ذقزالی رسانیدند. تقریباً سی سال پیش یعنی در دوره جمهوری حکه می پنداشت آئین ها در نظرس صسوی است قانونی مقرر ساخت که بموجب آن در انجرائر آب و خاک بلوچانی و یهودی و انجرائری که مسیحی شود بخشند دو سال پیش یکی از نمایندگان احرار در پارلمان فرانسه درخواست کرد آرائغو کند نماینده دولت بیز زشتی آنرا تصدیق نموده آگهی داد دولت خیال دارد آرائغو کند زیرا مسلمین در این جنگ فداکاری کرده اند، وای من امید ندارم که آنها گفتار خود را عملی و کردار را با گفتار مطابق سازند؛ بسیار شده چیزی گفته و نکرده اند فرانسه برای آنکه مسلمان از آئین خود دست بردارد، باین وسایل رسمی قناعت نکرده بلکه برای دعوت دینی راه را باز و مجال را وسیع ساخته است و کلردینال لایوچری را در ارسال کتابت ملقب بدمت سفید کمک داد، بسیاری کودکان بی پدر و مادر بی‌نواای مسلمانرا ربوده در مدارس دینی خود پرورش داده است؛ در یکی از شهر های ایتالیا بحکم تجدید بیفرماندهی برخوردارم که در سپاه ایتالیا بخدمت مشغول بود، میل داشت من او را پیش یکی از دولت های اسلامی بفرستم تا خدمت کند، سبب این میل را پرسیدم پاسخ داد: وی مسلمان مغربی است، سیما و چهره وی نیز بر این دعوی گواهی میداد، گفتم در اینصورت در سپاه ایتالی چگونه افسر شده ای؟ گفت:

بشرطیکه از اسلام دست برداشته خود را بصفت کاتولیک فرانسوی با ایتالیایی یا اسپانیایی ستیزم در یکی از این مدارس آموزش و پرورش میدادند؛ من نیز ایتالی را اختیار نمودم ولی آرزو دارم مصل خود بزرگم

اجمالاً گویانکه فرانسه در کشور اصلی خود دولت دینی نیست ولی هر چند چیزی گفته گستا است که: «دشمنی دین عادی و خوبی بیست که شود از خود جدا و آنرا دور انداخت» این نیز ناشی از دو چیز است، نخست آنکه دولت فرانسه عمیده دارد، دعوت دینی یار دینور نهضت استعماری است. و بهمین سبب در سوریه جزوینها را بازی میدهد، با آنکه در فرانسه قتل و آشکارا با جزویت دشمنی مینماید، دوم آنکه بیشتر نفوذ در مستعمرات بوسیله نیروی لشکری است و بیشتر اسرهای ارتش از دست کاتولیک اند. مخصوصاً نباید فراموش کنیم که فرانسه بسیاری از مساجد اسلام را در الجزائر کلیسا کرده است، مثلاً جامع قشوره را در شهر الجزائر و بران نموده کلیسایی بجای آن ساختند، همچنین مسجد «میزوهورتو» را کلیسا نمودند، بسیاری از مساجد را انبار و سرنازخانه کرده اند، روزیکه شهر الجزائر را بمصرف شدند آنجا ۱۷۶ مسجد و زاویه (خاطره) بود، اینک از مجموع آنها جز ۴۸ عدد باقی مانده است، اسباب اوقاف دراز و شرحش در اینجا نمی گنجد، شاید از آنچه از مراسلات رسمی راجع به الجزائر میخوانید خیال کنید که گرچه در اداره و محاکم قضایی و هیئت اجتماعی میان اروپایی و مسلمان اثری از مسنون نیست ولی اندکی توجه بحال مسلمان میشود و در آسایش و سعادت آنها مختصر نظری دارند ولیکن در حقیقت چنین نیست، اگر از آنها پرسید یابکی از کتلهای احرار خود فرانسه با مخالفه کنید چیزهایی بر شما معلوم میگردد که باعث تأسف و اندوه و ناوعدایی

خواهد بود، در سال گذشته مسیو \* والیان گونوریه \* یکی از نمایندگان پاریس فرانسه بالجزایر و تونس رفته در آنجا مدتی دراز گردش نمود، در جریان جریده \* اومانیته \* واجبه بیان شدن حقوق مردم بومی مقالات مندی منتشر ساخت که دیگر جای شك و تردیدی باقی نمی ماند، کافی است که شصت هزار کودک الجزایری دبستان نهارند تا خط و سواد بیاموزند، از آنجمله شش هزار تن در شهر الجزایر میباشند، در اینصورت چگونه میشود گفت: حکومت ما آنها متوجه و بحالت آنها اندک اعتنایی دارد \* .

فرانسه برای پارتیا شغش در مغرب وسیله دیگری نیز بدست آورده میان عرب و بربر تخم نفاق و اختلاف پلشید. بربر آموخت که از نژاد اروپایی است، زبان آنها غیر از عربی است و سزاوار نیست آنها عربی بیاموزند پارتیای آشکارا میگویند بعهده فرانسه است که زبان عربی را باندازه دعوی محدود ساخته تمام مردمی که از نژاد بربر هستند و ادراکند زبان بربر تمام گویند، این رفتار بدعوی آنها منوط دارد که مقصودشان در اسمعایل ترویج تمدن است، زیرا قابل انکار نیست که بربریت مناسب تمدن بیباید و زمان عربی در درجه نخستین زبانهای زنده در خور و ناختر است. سببی دیگر نیز دارد که برای شما از آن يك گواه قناعت میکنیم

\* دیکتور پیکو \* فرانسوی در کتاب خود موسوم به سیراکش *Le maroc par Victor Piquet* که بسال ۱۸۶۸ منتشر شده چنین گوید:

\* بربر عجوس و ستمست و بیهودی داشت، در آغاز نصرانیه، این مسیحی را قبول کرد ولی همینکه دارای استقلال گشت آنها فراموش نمود چسی اسلام را پذیرفت، زیرا اسلام بسادگی قوانین شغل و خرید را بخرد

مایل ساخته در تمام مثل تابعه پای برجها میشود

سپس گوید: «گو اینکه بربر اسلام را پذیرفت ولی هنوز باحوالی و اوضاع مخصوصه بآنها آمیخته است.

سپس گوید: «دانشمند خبیر در امور بربر آقای «توت» «میلن قبائل بربر گردش کرده مجلسین اخلاقی آنها را گوشزد نموده و گفته است. اعمال و آرزوهای مادرشمال آفریقا بآنها بسته و پیوسته است.

سپس گوید: «این نژاد طبعاً بتندن فرانسوی مایل است» همین سبب پیش از هر چیز بر ما لازم است، آنها را زیادتر از آنچه عرب شده‌اند متعرب نسازیم، برای رسیدن باین نتیجه باید بربر را قبول تمدن و آموزش و پرورش فرانسوی و ادار نموده کاری کنیم که پیش از آنکه بتندن عربی آشنا شوند و زبانشان عربی گردد آنها را زبان فرانسوی آشنا ساخته باشیم؛ این برنیب بی‌شک در برید - زیادتر از آنچه امید هست - آرزوی مهم ما در باره مراکش فرانسوی عملی خواهد شد.»

سپس در صفحه ۳۰۲ از کتاب خود گوید

« قصد داریم در بواحی بلاد بربر که هنوز عرب نشده‌اند مدارس فرانسوی بربری تأسیس کنند، این خیال بسیار خوب است ولی مقاسفانه دیر شده و ما در ایجادش مسامحه کرده ایم در الحزائم از اقوام بربر جز معلودی نیستند بخشن بزرگی از مردم اقبسی عربی نمیدانند و یا ببرد زبان بربری و عربی سخن میگویند، در اینصورت هیچوجه صلاح نیست میان آنها ما زبان عربی (زبان جامعه اسلامی) را ترویج کنیم بلکه باید بعکس نمود.»

بن تمیگومیم تمام خردمندان فرانسه این عقیده و نظریه را دارند که



بلزبان عربی و شریعت اسلامی بوسائل ممکنه دشمنی و مخالفت باید کرد، هرگز چنین نیست، عیان آنها گروهی هستند که آزادی نام و تمام راغب و پیوسته از حقوق اهالی دفاع میکنند، ایشان عقیده دارند که این وسائل استعماری خوب نیست ولی مناسبانه هنوز این مردم در اقلیت واقع و اکثریت با گروه نخستین است، اجمالاً می بینید با تمام کوششی که فرانسه در مخالفت و دشمنی بنوعی و آیین سازی می نماید با آنکه بیشتر زمامداران این نهضت تمام علوم را بریان فرانسوی آموخته اند نتوانسته نهضت وطنی و حس میهن خوینی را که روز بروز در الجزائر قویتر میشود جلوگیری کند»  
 خوب است اینجا بخشی از کتاب «سپیکو لوزیا سیاسی» از فیلسوف نامی فرانسه گوستا ولوبون راجع سیاست استعماری فرانسه را در الجزائر باختمار نقل کنم در صفحه ۲۲۸ گوید

«من در پی انتقاد و خورده گیری از دیگران نیستم، ولی میخواهم آراء و منادی را که اشخاص اجرا میکنند قطع نظر از شخص آنها بشنوی نمایم، زیرا میدانم، ضرورت سیاسی از همدلی و نظریات پایه و اساس اعمال در رفتار رجال سیاسی است. بنابراین در این موارد ضرورت هست که اعتراض کنند و سخنی گویند، زیرا این گروه همدلی را وضع معلومی بسند و پیوسته اند و بغیر آنها در بهایت درجه سخنی است. کسیکه بظاهر ملت فرانسه ننگرد همین دارد، زیاده تر از سایر ملل نوخواه و آملا انقلاب و طرفدار تجدید هستند ولی در حقیقت چنین نیست ملت فرانسه زیاده تر از سایر ملل مخالفت کار میباشند، جزایر عرب کشوری است که مساحتش باندازه مساحت فرانسه میباشد ولی بنسبت وسعت اراضی ساکنین آنجا اندک و نسبتاً کم جمعیت است. در آنجا پنج میلیون مسلمان هستند که بموجب اسناد و مدارک رسمی

بدولت و حکومت فرانسه و فداوند<sup>۱</sup> جز آنکه بر خلاف این وفاداری وهمی و اخلاص خیالی شصت هزار تن سرباز لازم است تا آنها را باطلعت و تمکین و ادا سازند<sup>۲</sup> یعنی سپاهی نیل دارند که انگلیس تقریباً بهمان مقدار ۲۵۰ میلیون هندیرا فرمانبردار و مطیع ساخته و از جمله آنها ۵۰ میلیون مسلمان است که همگی از مردم الجزائر قویتر و شجاعتر هستند (۱)

میان این پنج میلیون مسلمان الجزائری هشتصد هزار اروپایی است که نیمی از آنها فرانسوی و بقی دیگر ایتالیایی و اسپانیایی و غیره میباشند. این گروه اروپایی با مسلمان آمیزش و زناشویی ندارند<sup>۳</sup> زندگانی آنها جدا و جوری است که در آینده ملتی مستقل بوجود خواهد آمد.

مسلمین الجزائر دو قسمت بربر و یک قسمت عرب اند<sup>۴</sup> عرب و بربر باهم فرق مهمی ندارند جز آنکه یکی شهری است و دیگری ایلاتی.

آقای « لوروا بولیو » Leroy Beaulieu از اسادهای دانشگاه کولیز سورانس<sup>۵</sup> کتابی مهم راجع به الجزائر نوشته<sup>۶</sup> این کتاب خلاصه و زبده رأی عمومی فرانسه درباره الجزائر و الجزائریها میباشد که بر ما لازم حتمی است<sup>۷</sup> « مسلمین آنجا فرانسوی کنیم »

کمیتهی که میخواهند مسلمانهای آجارا فرانسوی کنند شیبه است بروش امریکاییهای نخستین که اراضی ملل سرخ پوست را در امریکا غصب نموده آنرا بیخیال خود آزاد می گذارند تا از گرسنگی بمیرند.

« اینست روش اداری ما در الجزائر اینک بنگرید که آقای « وینیون » در کتاب خود که در این موضوع از کتاب مهم است چه جور آنرا توصیف

(۱) گوستا نوپون ناآمار قدسی اعتماد کرده ولی در حقیقت شماره مردم

امروزی هند ۳۶۰ میلیون میباشد که ۸۷ میلیون از آنها مسلمان هستند.

نموده میگردید :

« چون ادار مدید که حکام پس از هر انقلاب و شورش بخشی از اراضی قبائل را ضبط و خالصه میسازند ، پنداشت مدحکن است بهترین اراضی را بستنترین « کولون » برگذار نموده قبائل را بصحرا کوچ داد ، و هر اندازه نژاد اروپائی در الجزائر بیشتر شود قبائل را از اراضی موروثی آبا و اجدادی باید بیرون کرده صحرا بفرستند تا تمام قبائل از کشوری که مین آنها بوده و در آنجا بوجود آمده بیرون بروند بهین سبب نتیجه این سیاست که نزدیک سی سال یک روش دوام داشت جز آنچه روی داده نخواهد بود ، زیرا مسلمانها را که پی در پی بدون مهلت و رعایت از گاشانه خود برانند هیچوقت بر خود ایمن نیست ، حتی یکساعت نمیتواند از رنج و زحمت خود بر و نمری برگردد ، چنین کسی طبعاً کالج همیش هست و از کار عزمش سست شده دیگر علاقه و توجهی بر راعیت و کشاورزی نخواهد داشت اگر فرس کنیم وی ستم زده و بند افشاندن بود نمیتوانست محصول آنرا جمع آوری نماید ، زیرا او را از اراضی قابل زراعت و حاصلخیز بیرون نموده اراضی بی آب و گیاه میسازند ، این اراضی پاندازه قوت کشاورزی محصول نمیداد ، برای حیوانات ایشان علف نداشت ، باین اسباب بر کینه و خشم مردم بوی نسبت بمستنعمین پیوسته افزوده شد و فاصله میانشان زیادتر و دره هولناکی ایجاد گردید

در سال ۱۸۶۳ مجلس مشوره مقرر کرد که املاک بمصرف مالک و متصرف آن باقی بماند ، ولی این حکم مانع سیاست تبعید اهالی بیابان نگر گردید و ندان وسیله تازه ای حسته راهی نو برای خود باز کردند ، یعنی تمام و نشانرا دیگرگون ساخته آرا . اسسلاک نظیر بمصنعت عمومی « تأخیدند » این

استملاک دو امتیاز داشت؛ نخست چون برای مستعمرین جزا اراضی مسلمین مالکی یافت نمیشد، دواجر استعماری که اختصاص یازروبا میها داشت بوجود آمد و مردم مسلمان الجزائر در املاک خود حق نداشتند بعنوان مالک زندگی نمایند (۱) دوم بمسلمان در برابر زمینی که از او میگرفتند برای هر هکتار ۵۰ یا ۶۰ فرانک میدادند و اگر مسلمان الجزایری ۳۰ یا ۴۰ هکتار زمین داشت فقط هزار و پانصد فرانک برای معیشت بکسر بار میبرد اخذند، با آنکه این پول احتیاجات زیاد از حوستان او را تأمین نمیکرد ۱۰۰ ه

گوید: «شگفت انگیز ترین وقایعی که در الجزائر روی داده و استبداد حکومت را بدترین شکل استعماری نمایان ساخت، چیزهایی است که آقای «وینیون» جزء غرایب و ورگار نمونه هائی از آن نقل کرده است. مثلاً تقسیم اراضی میان مردمی که از زراعت همانقدر میدانستند که از زبان سانسگریست آموخته بودند، ساختن خانه هائی که خالی مانده و کسی آنجا منزل ندارد و هزینه ساختن آنها تماماً مقرر رفته است، شگفت است که از این آزمایشها کمترین سودی برای رجال دولت ما بوجود نیامد، زیرا در همین نزدیکها استاندار الجزائر از دولت ۵۰ میلیون خواست تا اراضی را از دست عرب گرفته دهاتی برای مستعمرین بجای دهات ویران سد سلاز، بولی خوشبختانه مجلس شور او و مجلس سن از نرس انقلاب و شورش این پیشنهاد را رد کردند

«بدر این شگفتی ندارد اگر برای استعمار الجزائر باشکونه هزینه و مخارج توسل چسته چهار هلیارد از خزانه و دارائی فرانسه را بعلاوه درآمد بلاد الجزائر مصرف نموده باشیم

(۱) معنی میباشد در ملک خود مانند همه و مزدور عمر خود را اسیر بردند

از روریکه الجزایر را منصرف شده ایم راجع بانجا دو عقیده و رأی داشته‌ایم، نخست آنکه عرب را صحرا را نه اراضی ایشانرا از تصرفشان بیرون یاوریم، دوم آنکه آنانرا فرانسوی کرده برنگه خود رنگین کنیم و مسائل تبعید عرب آنجور صککه اندیشه هستند فراهم بگشت زیرا در صحرا چیزی نمیروند که چندین میلیون زنده بتواند آنجا زندگی کند، و نیز تبعید تمام آنها بدون مقاومت و زد و خورد مسلماً ممکن نیست، همچنین آنطور که می‌انگاشنیم میسر نگشت آنانرا فرانسوی کنیم، زیرا تغییر روحیه ملتی که سالیان دراز بهرزی مخصوص آموزش و پرورش یافته روحیه دیگری که کلی بیگانه است سیار دشوار میباشد

در اینصورت این دو نظریه هر دو ناستند و صلاح منبود که آنها را پروری کنیم، هر دو برای فرانسه موجب زیان و نام خسارت بوده کوشش و مشاهده ما بهتر رفته است، بهترین و مناسبترین راه اینست که مانند رفتار سایر ملل مستعمراتی چون انگلیس و هلند در مستعمرات خود مردم الجزایر را بعبادت و عقیده و طرز زندگی خویش واگذاریم، این روش آسانترین راه و خسارتش همراستب کمتر و در نظر خرد و حکمت پسندیده تر است.

دینی و رأی و عقیده عمومی در فرانسه برای استعمار ضد این ترین میباشد مردم این کشور اهمیت اوضاع دینی را در خاور نمیدانند، نمیفهمند که زندگی پیش پیروان محمد (ص) مانند زندگی پیش پیروان سیوا (معبود هندوها) و پیروان بودا (معبود چینیه) است، یعنی جریان زندگی بروفق اوامر دینی میباشد در انگلیس کسی نیست که معتقد باشد برای زنده ساختن بنک اصل روانست کشورهای را ویران و مردم آنها را نابود ساختن بجای آنکه نسبت باسلام و رجال اسلامی دشمنی ورزیده و عداوت

خود را آگهی دهیم بر ما واجب است آنان و آئین آنان را احترام کرده و محترم بشماریم؛ باید سیاست ما بر این پایه و اساس قرار گیرد و از این بیخ و بن بروید؛ بر ما واجب است عادات و احساسات و اوصاف عربی را که پیش این ملت جزء آئین است احترام نمائیم، ولی آقای «لورواولیو» این نظریه را نپسندیده گوید: «احترام احساسات عرب و عادات و آداب ایشان باعث میشود که سپاه و مستعمرین ما از آفریقا رخت مریسته و بیرون بروند».

من سوگند میخورم که برای این دعوی سببی عاقلانه و برهانی درست نیافتم همه ما میبینیم که انگلیس آداب و عقاید مسلمین را دروغند محترم میشمارد و در این خیال هم نیست که از هند بیرون برود» اه

سپس «گوستاو لوبون» رأی و نظریه «لورواولیو» را درباره بربر که اروپائی هستند و سیاه آسنان اسب فرانسوی بشوند شرح داده و رأی او میخواند و پیرا مسخره میکند: اندیشه اش را که تمام عرب چوپان و بیابان گرد هستند رد میسازد؛ میگوید: هر دو طایفه بر حسب طبیعت زمین هم شهری دارند هم بیابان گرد؛ بسیاری از اعراب در الجزائر شهر نشین مسکنند؛ همانجا که در شام و مصر و جزیره العرب هستند گوید بتمدن درختانی که عرب داشته شایستگی ایشان برای تمدن نامت است در صورتیکه بربر چنین تمدنی نداشته

گوید: «لورواولیو» از اموری که باعث بغض متمدن عرب شده تعدد زوجات را نامیده، من نمیخواهم در این موضوع زیاد صحبت کنم زای میگویم تعدد زوجات شرعی بیش مسلمین بهتر است از تعدد زن غیر قانونی اروپائی و بوجود آمدن فرزند حرام زاده بدون صورت قانونی من در کتب خود «تاریخ تمدن عرب» در این صحبت بقدر شایسته سخن گفته

و حق آرا ادا نکردم تا آنجا ثابت نمودم که در ممالک عرب زن بزرگ  
 پرده حجاب آموزش و پرورش یافته و از آنها مشاهیری بوجود آمده مانند  
 زنهلی نامی که در این دور در مدارس نسوان یافت میشود

سپس گوید: امروز باب و محیی شده که تعداد زوحات هیچوقت  
 باعث خمود مسلمان نبوده آیا لازم است ملت خود را آگاه سازیم که عرب  
 و سها عرب مردمی هستند که ما عالم یونانی لاتیینی را معرفی نمودند و مدارس  
 اروپا که از جمله آنها دانشگاه پاریس است در طول شش قرن متوالی  
 زندگی آنها ترجمه کتب عرب و تطبیق قواعد علمی ایشان و استه و پیوسته  
 بود آری تمدن عربی از درحشان ترین تمدنهایی است که تاریخ آنرا  
 شناخته و سپس مانند سایرین مردمان - ولی اگر هرگز را ناشی از تعداد  
 زوحات گوید سختی است که از روی دلف گفته نشده "

سپس گوید: «اور و انوالیو» آموزش و پرورش لاتیینی را از جمله  
 عوامل و اساسی شمرده که لازم است آرا وسیله جلب عرب وجود قرار  
 دهیم همین نظریه رأی عمومی امروز در فرانس است: من خود از مردمی  
 بودم که اینچور عقیده داشتیم و از این طریقه بازنگشتم مگر پس از مسافرتهای  
 فراوان و مطالعات زیاد، ما آنکه من امید ندارم بتوانم حتی یکتن فرانسوی  
 را پرو عقیده خود کم، نظر من موضوع بربر از اینست که تمام افکار  
 خود را صرفا فتن اسلام. بهمین سبب بخش آینده کتاب خود را با من صحبت  
 اختصاص میدهم، مطالعه کننده خواهد دید که تمدن اروپائی نمی تواند  
 حالت شرقی را اصلاح کند و آن از این مرحله سسار دور است بلکه در سعی  
 و حیصت بدسخی آنها را در مادیات و معمولیات ستر خواهد کرد؛  
 زیرا این تمدن نتیجه احساسات و میل های ما از حقدن خود و غرن پیشین

است و مطابقی با احساسات افروا بدنگر و احداثیات آنها ندارد. تطبیق این تمدن که بتدوین و شعور و احیای احیای آنها مخالف است سبب خواهد شد که در عرب و هندی و سایر مردم سری بکناره افکار و عقاید موروثی که کلیج هسی و وجود انسان بر آنها مانده و بران و وازگون سود اگر خواب و خیال «لورواوآو» و امثالش که دستور میدهد عرب را تمدن اروپائی پرورش و آموزش دهد حقیقت پیدا کند و صورت و قویم باید الجزائر باوقی ملک ما خواهد بود که بنده مال اوسرنا و ایراند مال انگلیس و آنزاس مال آلمانها باشند

\* تاریخ نوسان ما بالا می کنند که پس از آنکه بعضی از هندوا متعجب بودند: هند از دست ما بیرون رفت من میگویم با این اندازه باسف سزاوارست: زیرا اگر هند بدست ما می افتد سایر مسعمرات خود آنجا را اداره می کردیم: یعنی مطابق اصول و مبادئ و روشی که «نورواوآو» دستور داده اداره می شد طوایف نمیکنند که آس فیه سعله کشنده و برای و حیرانی همه جا را فرا میگیرد و عاقبت کشور از دست ما بیرون میرود

\* در هندوچین و سودان و سنگال همین سیاست رویح و بعضی سده بعضی مردم بومی را اداره کرده اند که باوصاف و عوایس ما رعایت کنند، ابتکار خطا بدترین سابق را بحسبند و پس این ملل ما را شعور مباحه اموال و رجال ما را مانود کرده است

با آنجا که میگویند تاریخ ماست کرده است دو تمدن که از هر جهت باهم اختلاف دارند بکنند بنگر امی آمیزند، بنده سدد که ملتی معاوب سا حاب کتاب آهسته و بکرا بگ سده باشد هر وقتی که ارسج و بن سیده و مانند



هم باشند. شرقی با شرقی آمیزش میکند ولی محل است بلغری مخلوط شود. راز نفوذ عرب در شرق و در چین و در هند و در افریقا همین است. آنها باطراف جهان گشته و هر سو رفتند این ملل را در جو و طبیعت مانند خود نموده و رنگ خود رنگین ساختند. هر جا تمدن اسلامی نمایان گردید ریشه زده و پای برجا گشت. در هند بر تمدنهای قدیمی چیره شد، ایران و روم و یونان و کشور مصر رفته و جز اندکی تأثیر نگذاشته بود و ولی عرب سر ایای آنجا را عربی نمود. همین مسأله است که در چین و هند و در قطعه افریقا برخلاف عملیات مغزین انجیل که همه جا پراکنده اند اسلام بخودی خود پیش میرود.

۴ اروپایی می گفتگو در اسعماز زبردست است ولی پس از روم کسی بوجود نیامده که در تمدن ساختن مردم از مسلمانان توانا تر باشد، ایشان توانسته اند ملل سیاهپوست را بتول دین و شریعت و صنعت و آداب خود وادار کنند.

۵ اروپایی مانند انگلیس در هند مینواید بر نژادهای شرقی که اراد بست نرند پرورش شود، ولی تغییر روحیات این ملل تمامی بسیار خفای است زیرا ذوق و سلیقه و احساسات و احتیاجات ما را آلمان مرق بسیار دارد، بپودن این مراحل حر بهزاران سال ممکن نیست زیرا آنچه آنها لازم دارند سوای چیزی است که ما لازم داریم. من پس از متعجبم که تریب یافتگان شرقی اروپا دیده کمتر از مردم شرق تمدن ما فریفته هستند، این گروه همیشه شرقی را اوقسی که مارونایی مربوط شده سعادت مند تر، صالح تر، درستکارتر از اروپایی میدانند. ۶ باختصار بیان رسید

و نیز در صفحه ۲۵۳ گوستاولوبون گوید :

این رأی و نظریه در ناره عرب راجع بنمذت و اینکه محلل است آنها را مانند خود سلیم عقیدتی مخصوص نموده است بلکه تمام اروپاییهاییکه در الجزائر گردش نموده و از امور آنجا بخوبی خبردار شده و در حقایق بنیروی عقل نه هوی و هوس بدقت نگریسته اند همین نظریه را دارند بلکه رأی دانشمندان عرب نیز همین است. من خود با گروه بیشماری از مسلمین از مراکش تندورترین نقاط آسیا صحبت داشته و دیده ام همگی متفق اند که تربیت اروپایی در ناره مسلمین سبب ازدیاد دشمنی نسبت با اروپا میشود، بلکه شاید اساساً پیشتر دشمن نبوده اند یا دشمنی آنها ضعیف و باچیز بوده از باب معرفت از مسلمین که با من گفتگو کردند تأکید نمودند که یگانه نتیجه تعلیم و تربیت ما در جوانان ایشان فساد اخلاق و ایجاد احتیاجاتی است که ضرورت نداشته و باعث پیدایش روح شورش و اغلال میباشد. من یقین دارم، اگر در الجزائر تربیت اروپایی رواج گرفته و بعد کمال برسد نتیجه آن بیك آواز فریادی خواهد بود که از گلوئی تمام مسلمین آنجا باهم بیرون خواهد آمد که : «الجزائر حق عرب و هلك او است» همانچو در که تمام هدیهایی تربیت شده بیك آواز فریاد میزنند «هد حق هندی است»

در صفحه ۲۶۳ گوستاولوبون از بی نمری کوشش سابقین مسیحی در ناره آنرا که مسیحی شده اند صحبت میکند که میلیون میلیون هزینه اینکار شده با این حال شماره این گروه بسیار اندک و از پست ترین طایفه عیاشند. وی موضوع را کاملاً روشن ساخته، سپس چهار هزار نفر

یتیم مسلمان را که کار دینال<sup>۱</sup> لاریجری<sup>۲</sup> یا امین مسیحی آموزش و پرورش داده برای نمونه ذکر مینماید که : تمام آنها در محیطی جدا وار مسلمین منقطع زندگی نموده هیچگونه علاقه‌ای بمسلمین نداشتند؛ گویانکه تربیت مسیحی را بتمام معنی آموختند، ولی سن رشد نرسیده همگی جز معدودی با اسلام و دین پدری بازگردیدند. ۱۰ | ه



# داغستان و شیخ شامل

نگارش امیر شکیب

در کنار عربی دریای خزر میان ۴۳ و ۴۱ عرض شمالی کشوری است که آنرا داغستان گویند. مساحتش به ۲۹۷۶۳۰ کیلومتر مربع و شعاع اهالی به هفتصد هزار تن میرسد، اگر تمام بلاد قفقاز شمالی را پیوست آنجا کنند مردمش بالغ بنویسد تا سه میلیون می باشد. در خلافت هشتم بن عبدالعزیز سال ۱۰۵ هجری عرب آنجا را تسخیر کرد، مسلمة برادر هشتم حکومت عرب را در آن دیار پای برجا و اسوار ساخت، آنوقت آنجا را درند می نامیدند یکی از مردهای عرب شد، از آنجا در آن نواحی اسلام انتشار یافت، هر شش پیش از آن مسیحی و نصاری و یهودی بودند، تاریخ نویسان گفته اند یکی از سلاطین این ملت که کشور خندان را دارا بود شعاع سه ملت را بجا می آورد، روز جمعه با مسلمین نماز میخواند و شنبه با یهود و بکشانه نصاری، ناد میبرد و آن نواحی جدید بن سلطان که مظهر جدیدین ملت کوچک و معروفی در کبها بودند فرمانروایی داشته اند، همیشه معمول با آنجا رسید بیشتر اهالی مسلمان شدند در بوردس ترمور لشک سال ۱۳۹۵ مسیحی نامی، بن نژاد های داغستان در وینا بودند، یکی فانتق، دیگری فونق که آنها را عازی قوم میگویند، حکومت فایانق در جانب درند

دست سلطان نوقناش شرف‌اندین بر دی بود ، سلطان فومق شاملک لقب داشت و این شیخ است بلف کسری برای ایران و فرعون برای عصر ، این گروه از یاران جدی اسلام بوده و در ترویج آن پر شور ترین مردم میبودند بسال ۱۵۷۸ ترکهای عثمانی بر این نواحی استیلا یافتند ولی حکومت آن دوامی نکرد بیشتر اشراف داعستان مدعی هستند که از نژاد عرب میباشند و اجدادشان « مسنمه بن عبدالملک مانجا رفته آمد و گاه او را با ابو مسلم مخلوط میکنند ، گور او را در شهر گنزاق میدانند ، گویند در بلاد قوم وی نخستین مسجد جامع را ساخته است . من خود در روسیه پیله ای از اشراف داعستان بر خورد کردم ، گفتند که از نژاد اعرابی هستند که در هند را سخر نمودند و باین انتساب افتخار میکردند ، از سلاطین قیایق سلطان احمد خان که سال ۹۹۶ هجری مرده مشهور است ، گویند وی شهر «بجالی» را ساخته و چون در آنجا بزرگان ملت گرد میآمده در امور عمومی مشورت میکردند ، آنگاه باین نام خوانند ، بسال ۱۶۴۰ دستهای از فاتق جدا شده ناراضی واقع در جنوب داعستان رفتند ، امیر آنها حسن خان نام داشت ، وی مرکز حکومت خود را سالیان و کوبا قرار داد از این حده در فرزند هیچدم فتحعلی خان امر کوبا در هند وجود آمد دولت روس نیز او اخر قرن ششم (۱) مسیحی طمع کرد که داعستان را متصرف شود ولی اولاد شاملک آنها را شکست داده از شهر سولاک که تسخیر کرده بودند احراج نمود سپس در سال ۱۶۰۴ روس از گنجه قصد شهرک « تارکمو» را نمودند ، نارهیم کامیاب شدند

شاملک مصلح دولت عثمانی شده ، امیران تزاران و امپری دیگر ملقب

(۱) شاید شایدهم بوده مطلقا ستم چای شده است

بعضی نیز از شاهکال پیروی نمودند ، همینکه شاه عباس پادشاه ایران بسال ۱۶۰۶ در آن بلاد پای نهاد عصبی رستم خان بوی گروید ، و شاهکال عثمانیها توسل جست ، نادر دیگر رستم خان بطرف عثمانیها رفت و شاهکال پشاه ایران پیوست ، همینکه دولت سمویه در ایران ضعیف گردید ، مردم داعستان شوریده سر از اطاعت ایرانیان پیچیدند ، سرکلی خان در اهواز قوهی استقلال یافت ، سپس وی با امری ملقب بعضی و مدرس حاج داود که در میان عامه قدرت و نفوذی داشت مدخدا شده ارشامکی استیلا یافتند ، و نماینده ای بنسلاصول فرستاد درخواست فرمان و خلعت حکومت را گردید . پلار که بر پادشاه روسیه مدعی شد که در روز تسخیر شاهکی سیصد نلحر روسی کشته شده و سپاهی فرستاد ادرسد و سایر سواحل غربی خزر (۱۷۲۲) استیلا یافت ، ولی شاه ایران نادر شاه باین بلاد جنگیده بیشتر آنچهها را از چنگال روس برون کشید (۱۷۳۵) در همین اثنا تاتار کریمه که از رعایای دولت عثمانی بودند بآنجا حمله حکرده و کامیاب شدند ، حکومت آنجا نام ایران باقی ماند ، ولی چون پسر از نادرشاه کار سلطنت ایران مترکز بود ، دست دولت ایران از داعستان کوتاه گشت ، روس بسال ۱۷۲۵ بار دیگر بآنجا هجوم نمود ، در سال ۱۷۸۴ شاهکال مرتضی علی را مطیع خود ساخت ، سپس چون برفقمنز استیلاجست در داعستان پای برجا گردید ، همینکه فاحرا به بر ایران استیلا یافتند ، نمای استرداد حقوق ایران را در داعستان نموده آتش جنگ میان آنها و روس شعله کشید ، عاقبت سال ۱۸۰۶ روس بر این نواحی غلبه نمود و سال ۱۸۱۳ ایران از تمام حقوق خود در آنجا چشم پوشید

همینکه ترک از طرفی رفت و ایران از طرفی دیگر رهسپار شد ،

لمرای بلاد بضدروس متحد گشته جنگ و پیکار در گبر و روس ناوقتی بلاد را کاملاً مطیع ساخت دچار مشکلات فراوان و سخت گردید. سال ۱۸۱۹ لقب عثمی را از امراء قایتلق و سال ۱۸۲۸ لقب معصوم را از امیر تباران گرفت. بر سایر امرا افسرهای روسی گذاشت که باور آنها نباشد، تمام آنان نیز در برابر حکومت روس تسلیم شدند، مردم بضدروس و امران شوریده علما و مشایخ طریقه نقشبندیه که در آنجا فراوان و پراکنده بودند زمام این شورش را بدست گرفتند؛ گویا آنان پیش از سایر مسلمانان دانستند که زمینشان از ناحیه امرای ایشان است که بیشتر آنها حقوق ملت را بلقب سلطان یا امیر و نشستن بر کرسی حکومت یا تخت سلطنت و داشتن پرچم دروغین ولادت وهمی و حشمت میان بی گرفتن رتبه یاسمنی عیفروشند؛ مردم از آنوقت صد امرا و روس که طرفدار آنها بود شوریده درخواست کردند که داد و ستد و معاملات طبق اصول شریعت باشد نه طبق عادات فدیمه ای که از دیر زمان پیش این گروه مانده است. پیشوای این نهضت غازی محمد بود که روس او را قاسی ملا میگویند، وی در علوم عربی از علمای زبردست بوده راجع بوجود ترک عملا و فدیمی که پادشاه مخالف است تالیفی دارد بنام «افاضة البرهان علی انعدام عرفه داغستان»<sup>۹</sup>

در ۲۹ تشرین اول سال ۱۸۳۲ پس از پیکار سختی غازی محمد را در ریه جبری محاصره کردند، وی در میدان جنگ شهید شد، حمزه بیات بجای او برخوایسته پس از هوسال در نزدیکی عنزاق شهید و بجوار رحمت حق شتافت، شیخ شامل افندی که مقصود اصلی در این داستان است زمامدار این شورش گردید. وی مانند عدداً القادر آنچنانی است که از جمعیت علما بیرون آمد و در صف امرا قرار گرفت؛ در حقیقت ذوالریاسین و دارای سبب

وقلم گشت، گو اینکه شیخ شامل در مرحله علمی مانند سابقین خود نیست ولی در اداره امور از آنها زبردست تر و در جنگ و پیکار بینا تر بود، وی در دامن همت بکمر زده زبان هست و بلز و گشاد، این ملت شرافتمند بگردوی فراهم شده، سی و پنجسال از شرافت ملت خویش دفاع نمود در وقایع بی‌شمار در روس چیره گشت آنها را کاهنلا ترساید جز بلره مواقع در ناحیه جنوبی که روسها بافشاری کردند از تمام بلاد آنها را بیرون نمود بزرگترین پیکاری که با آنها کرد در سال ۱۸۴۳ و ۱۸۴۴ است که تمام دژهای کوهستانی را متصرف گشت ۳۵ نوپ با بسیاری از مهمات جنگی و آذوقه فراوان را آنان بغنیمت برد گروهی را اسیر ساخت روس با عظمت کشور و سلطنتی که داشت ناچار چندین سپاه جنگجو تجهیز نمود برای داعستان آگهی جهاد داد شعرای روس در توصیف این جنگها قصائد غرآ میسرودند بی دربی سپاه ناچار ملت شیخ شامل ده سال دیگر در جهنم غربی کوهستان پیکار می نمود تا ۱۹ ابلول سال ۱۸۵۹ این مجاهد بررگوار اسلیم نشد پس از تسلیم وی روس اقتدار امرا را باز پس داد تا بتواند بوسیله آنها قدرت و شوکت علما را که نمیتوانستند مفروض کنند تاه سلز دای همینکه رکا بر مرادشان گشت بعلت دیرین امرا را از مسند بزرگ افکندند، دولتهای استعماری همیشه امیر محلی را وسیله اجرای اغراض خود فرار میدهند چون منصور رسیدند او را نیز بدور افکنده و سرنگون میکند، وی روزی از کردار خود شیمان میشود که پشیمانی سوئی ندارد عاقبت بسال ۱۸۶۲ دولت روس بقاپای امرای محلی آنجا را از سخویین برکنده از گرسی و همی ریاست سرنگون ساخت سال ۱۸۷۷ آتش جنگ میان روس و عثمانی شعله کشید، داستانیها شوریده بر قلعه قومق چیره شدند، نوادههای امرا



علمدار انقلاب بودند، نمپ عصمی و نمپ مصومرا باز آوردند ولی همینکه دولت عثمانی در این جنگ شکست یافت روس بدون زحمت زیاد آتش آجارا خاموش کرد

همینکه درات امپراطوری روس برافتاد دولت شوروی بسال ۱۹۱۷ جانشین او شد آگهی داد که ملل ضعیفه نیز استقلال خواهند داشت، مالی را که امپراطورهای روسیه بیروزی شمشیر مطیع کرده بودند مختار ساخت که پیوست روسیه اصلی باشند باز او جدا شده و جدا گانه زندگی کنند، تمام مردم قفقلا استقلال تام و تمام خود را اعلان داده يك جمهوری در گرجستان و دیگری در داعستان و سومی در آذربایجان و چهارمی در ارمنستان تشکیل یافت هر يك از آنها نمایندگانی برای مذاکره با آلمان و عثمانی باسلا مبول فرستادند که آنها این جمهوریهارا برسمیت بشناسند، میان خود گفتگوی پیمان اتحاد داشتند پس از چندی گرجیها را دولت آلمان مذاکره و کمک او را خواستار شدند، آلمان نیز استقلال گرجی را تصدیق و نسبت بسایر جمهوریها خودداری نمود همین داستان باعث اختلاف میان ترک و آلمان شد زیرا ترک میخواست آلمان که هم پیمان اوسب استقلال سایر جمهوریها را هم تصدیق نماید حتی آنکه طاعت پاشا صدر اعظم عثمانی کوشید حتی که آلمان استقلال جمهوری ارمنیان را که ازمی بود و بدولت عثمانی اظهار موافقت میکرد صدیقی کند، رجال دولت میخواستند باینوسیله میان آنها و ارمینیها اصلاح شود، نور پاشا بنین ضعیف مراجعه کرد که برلن رفته در این موضوع وزارت خارجه آلمان را قانع سازم که لازم است میان تمام جمهوریهای قفقاز مسارات باشد، و گرنه خلاف و اختلاف خواهد بود نمایندگان دانسان هم از من درخواست نمودند که مخصوصاً کلر آنها را

در نظر داشته باشم زیرا می پنداشتند نوك بمصالح جمهوری آذربایجان ترکی بیشتر علاقه مند است، من نیز در برلین کوشش فراوان برای جلوگیری از اختلاف کردم، بیشتر گفتگوی ما با فن روز بزرگ مدیر امور شرقی بود، وی امروز که این شرح را مینویسم عبده دار وزارت خارجه آلمان است، علوی نکشید که طلعت پاشا و کومت برستورپ سفر آلمان در اسلامبول وارد برلین شدند، هر دو برای حل این مسائل شرکت نمودند، نزدیک بود کار تمام شود که جنگ بر خلاف انتظار در جهه مقدونیه صورتی دیگر بخود گرفت و باغلا تمناضای منار که جنگ را نمود، پایان جنگ شروع شده همه جبر از طرف آلمان و ترک متوقف گشت، انگلیس قفقاز را اشغال نمود، مردم قفقاز با انگلیس امید وار شده پنداشتند که با استقلال و تشکیل حکومت آنها موافقت خواهد کرد، بویژه که از هنگام مقاومت طولانی آنها با روس پنداشتند آنها اظهار علاقه مینمود، ولی کار بعکس و دیگرگون شد، زیرا انگلیس تمام همّت خود را صرف مخالفت با شوروی و بازگشت امپراطوری روس نمود، ژنرال دیکیکی دشمن شوروی را بیوک و مهماب کمک داد هنوز ژنرال بجنگ با شوروی شروع نکرده بود که پیکار با داغستان پرداخته خواست استقلال آنها را ندارد، وقایع خونین بیان ایشان روی داد، این بکار تا باین کار دیکیکی درام داشت، چون کار بر مراد شوروی تا آخر رسید، حدیث لشکر سوی جمهوریهای قفقاز فرستاد. زمام امور را بدست گرفته آنها را بر خلاف وعده نخستین خود ضمیمه حکومت شوروی کرد، مردم داغستان بر آنها شوریدند، ولی حکومت شوروی پیروز شده باز ای را گرفتار و زندانی ساخت، بخشی از رؤسای حکومت مستقل آجارا بعید و گروهي را پراکنده نمود

در بلاد داعستان زبانهای مختلف یافت میشود، از آنجمله زبان  
 اقلر و زبان قومق و زبان قیاشق و زبان دارعا و زبان تانلااران است، گروهی  
 بزبان باوسی سخن میگویند، در سواحل و در بند ترکی آذری یعنی جغتایی  
 صحبت مینمایند، این زبان از زبانهای پشپن برتر است، ولی زبان علمی  
 در کوهستان داعستان زبان عربی میباشد، بزرگان این ملت باین زبان  
 مکاتبه میکنند، سال ۱۹۱۹ نمایندگان داعستانی حرکسی در «برن»  
 پای تخت سوئیس برخورد کرده، برای ایشان نامه‌هایی رؤسای بلاد عربی  
 صحیح نوشتند، بسیاری از علمای داعستان در جرگه علمای عرب شمار میروند  
 بسیاری از مورخین آلمان و روس و فرانسه که با علمای این در دایره المعارف  
 اسلامی فرانسوی است تاریخ داعستان را نوشته اند . .



# مهدی منتظر

## نگارش امیر شکیب

سه آئین آسمانی متفق اند که در آخر الزمان کسی ظهور خواهد کرد . یهود هنوز انتظار دارند پیش از انقراض دنیا مسیحی بیاید که قنبر و سلطنت یهود را از سر گیرد . نصاری عقیده دارند که عیسی همان مسیحی است که انبیا آمدن او را بشارت داده بودند ، میگویند وی در آخر الزمان هیآید نادجالی را که یوحنا خیر داده بر اندازد . مسلمین نیز انتظار مهدی (ع) دارند که پیش از قیامت ظاهر شده زمین را از عدل و داد پر کند همانجور که از حور رستم پر شده است . ایشان از یغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی روایت میکنند که معنی آن چنین است ، « قیامت بر ما خواهد شد تا وقتی که یکنن از نسل من که هم نام من باشد بیاید و زمین را از عدل و داد پر کند همانجور که از طام و بیاداد پر شده و اسلام را مرتضام آتیسها چیره سازد . باره ای از مسلمین میگویند مهدی که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد همان عیسی علیه السلام است . باره ای میگویند وی علی بن ابی طالب خواهد بود . شبهه امای میگویند وی حجت منتظر محمد فرزند امام حسن عسکری فرزند امام علی بنی فرزند امام محمد تقی فرزند امام رضا فرزند امام موسی کلثم فرزند امام جعفر صادق فرزند امام محمد باقر فرزند امام زین العابدین فرزند امام حسین دختر زاده رسول خدا و فرزند

امیر المؤمنین علی علیه السلام است حضرت حجت که نامش محمد است در هنگام کودکی با مادرش در خانه از اراضی عراق سردابی رفته و پنهان گشته ، شیعه تا کنون انتظار او را دارند (۱) قلشندی در صبح الاشی گوید :

(۱) فقیه شیعه امامی راجع مهدی چنین است که وی هرید ، الاصله حضرت امام حسن عسکری میباشد و تا کنون زنده و خا است و خواهد آمد گیتی را از عدن و داد یر میکنند پس از آنکه از حور و ستم پر شده

مور الانصار ص ۲۲۸ - از انی هدایت کجی ، وی گوید در تفسیر قرآن از سعید بن جبیر در تفسیر قول خدا : ( لیظهره علی الدین کله ولو کره الشرکون ) گفته است وی مهدی است از سل واطمه (ع) انتهی -

بایع الموده (ص ۴۳) در مناقب خوارزمی از حاکم بن عبدالله انصاری

در حدیثی طویل شرح میدهد که پیوسته بر رسول خدا (ص) وارد شد و از چند مسئله پرسش سوده اخیراً سلطان گشت ، از جمله پرسشها سؤالی بود از اوصیای پیغمبر بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده او صیای او دوازه مرید و پیک پیک نام آنها را فرمود ، پس از ذکر امام ابی محمد حسن عسکری چنین گفت : پس از وی فرود آمد محمد است که او را مهدی خوانند وی قائم و حجت بوده و عت میبکند ، سپس خروج خواهد کرد و چون خروج نمود رمس را از عدل و داد یر میکند آنچه که از حور و ستم پر شده ، خوشحال بحال مردمیکه در عیبت او سر کرده اند و خوشحال گروهی که محبت او دخی مانده اند ، آنها هستند که خدا در قرآن بوصیهشان نموده و فرموده : > هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب > و یر فرموده : > اولئک حرب الله الا ان حرب الله هم الغالون >

۳ میگویند شیعه هر شب بر در این سرداب از غروب تا بر طرف شدن روشنائی

بقیه از صفحه قبل

عندالدور در باب اول از جامعہ امی میگوید در کتاب « صفة المهدی » از حدیثه: ایلخان نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله حلقه خوانده شدنی های ثاقبیت را شرح داد ، سپس فرمود : اگر از دنیا جز یک روز بماند باشد خدا آنرا دراز میکند و مردی از اولاد من که هم نام من خواهد بود مسوخت خواهد کرد ، سلطان برخواست و گفت - ای رسول خدا ، وی از کدام فرزند تو خواهد بود ، پیغمبر فرمود از این فرزند دست بردارید :

بنایع الموده (ص ۴۹۲) از مسافر تألیف موهب من احمد خوارزمی : خطب شهبانی خوارزم از سنیم بن میس هلالی از سلیمان هارسی گویند وارد شدیم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی بر او نوبت بود پیغمبر چشم و دهان او را میبوسید و میفرمود : تو آقا و ذریه آقا و برادر آقا هستی تو امام فرزند امام برادر امامی تو حجت فرزند حجت برادر حجتی تو پدر به حجت هستی که بهم آنها قائم است.

بنایع الموده (ص ۴۹۱) از جامعہ امی میم در از امام از اس شهاب گویند : صدقه اس موسی حکایت نموده که پدرم از علی الرضا اس موسی الکاظم (ع) دوایت کرده که فرمود خلف صالح از اولاد حسن بن علی عسکری است و او صاحب الزمان و مهدی است اموی

اسحاق الراغبی (ص ۱۵۷) از شیخ عبدالوهاب شعری از کتاب یوایت و حواهر از جنوحت مکئی که گفته است نباید خروج مهدی علیه السلام منشی است ولی تا وقتیکه زمان بر نرسد و رسم نشده خروج میکند سپس بقیه در صفحه بعد

شفق با استری نگام داری ایستند و فریاد میکنند . ای امام چو روستم فراوان

بفیه در صححه علی

وی آنرا از عدل و داد برخوردار کرد ، او از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولاد فاطمه علیها السلام است ، خدا و حسین بن علی بن ابیطالب میباشند و پدرش امام حسن عسکری فرزند امام علی نجفی (تور) فرزند امام محمد تقی (منا) فرزند امام علی (رضی الله عنهما) فرزند امام موسی کاظم فرزند امام جعفر صادق فرزند امام محمد باقر فرزند امام زین العابدین علی فرزند امام حسین فرزند امام علی بن ابیطالب ، اسمش با اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی است ، مردم با او میان رکن و مقام بیعت خواهش کرده اند (صاحب کتاب مهدی ، سید صدرالدین صدر در سن ۶۶ چاپ طهران گویند : این عبارات در چاپ اخیر کتاب توحید مکیه بیامه)

پانجم الموده (ص ۴۵۱) از کتاب فصل الغیبت گویند : از ائمه اهل بیت است ابو محمد حسن عسکری تا آنجا حکم گویند : وی فرزندی نداشت حل ابو القاسم محمد منتظر موسوم بقائم و حجت و مهدی و صاحب الزمان و خاتم الائمة الاشی عشر پیش از ائمه ، انجی

دکتر موسوی گویند : کسبراکه دیدم راجع مهدی با ما هم عقیده است و محمد بن یوسف گنجی در کتاب البیان است ، همچنین مصدق صلحه شامی در کتاب مضائق السوال و سفق ابن العوزی در کتاب تذکرة الائمة و شعرائی در کتاب یوائف و جواهر گویند مهدی از سلب امام حسن عسکری است و در سن ۲۵۵ سال تولد یافته ، وی دیده است تا ما عیسی بن مریم ملاقات کند .

بفیه در صححه بعد

گشته، مردم بیندوسنمگر بوجود آمده اند، بیرون بیا، یاقوت حکایت نموده

بقیه از صفحه قبل

بورالانصار (ص ۲۳۰) از امام احمد درمسند وی از ابی سعید حدادی گوید رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود شما را مهدی مزیه میدهم تا آنجا که فرمود باشندگان آسمان و زمین از وی راضی خواهند بود، وی مال را بالسویه میان مردم تقسیم میکند و دلپای امن محمد (ص) را بر او بی تیزی مبارک و عدل و دادش آپارا را خواهد گرفت.

باب سعید و شصوشش از فتوحات درصفت مهدی گوید شیخ رسول خدا صلی الله علیه وآله میباشد درخلق (بفتح خاء) و نزدیک او است درخلق (بضم خاء) زیرا کسی ماسه رسول خدا در اخلق نیست، خدا میگوید: انك لعلى خلق عظیم اشقی

اس حجر درصواعن (ص ۹۸) سبحان حمد خیری بیغمس صلی الله علیه وآله رسایده که مهدی مردی است از خاندان من خنک میکند بر دست من همانچو در که من چسبیدم بدستور وحی تا آخر

عقد الدرر درفصل اول از باب چهارم از ابی حمزه محمد بن علی گوید مهدی زور عاشورا ظهور میکند، این همانزور است که حضرت حسن بن علی شهید شد، گویا من درشبه دهم محرم میان رکن و مقام حاضریم که جبرائیل دو سمت راست او و میکائیل درسمت چپ او است از اطراف پیروان او را خدا بوی میرساند و ایشان زمین را در می نوردند

درفصل دوم از باب متذکر او ابی عبدالله العاکم درمسندك او از نبیله که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ما مردی از امت

سعه درصحه بعد



که در کاشان از کشور ایران هربامداد شیعه برای دیدار مهدی سوار میشدند این داستان را جع اسب باواخر قرن پنجم هجری اوست بطوطه روایت کرده چون بخانه رسیدم مسجدی را دیدم صکه بر درش پرده ابرشعبن افکنده بودند، و هر روز صدتن مرد با لباس جنگ آمده نماز عصر را میخواندند سپس بنزد حاکم شهر میرفتند، او هم استری لگامزده نازین و بر گه پایشان میداد؛ این جماعت باستر گردش نموده وطن و شیپور مینواختند تا بر در این مسجد میرسیدند، آنجا مریلا میزدند امام زمان بیرون میا که جور و ستم نمایان شده زشت کاری فراوان گشته است... تا آخر

فرقه کیسانی محمد بن حنفیه (۱) را مهدی موعود میدانند و انتظار او را دارند، میگویند: او نمرده و در کوه برضوی میان مدینه و یثرب پنهان شده است. سلطان صفویه در ایران علنی داشتند که همیشه دو اسب زین شده و لگامزده در کالج خود برای مهدی و عیسی که هر ساعت منتظر آمدنشان بودند حاضر میداشتند. ایسکار شبیه اسب نکرده از برای بوالهوسان فرنگ

نقه از صفحه قبل

من میان رکن و مقام بیعت میکنند و شماره آنها یا اندازه اهل بدر است  
 بهج اشلاعه . علی علیه السلام فرمود : زمین از حجت و قائمی برای  
 خدا حالی خواهد بود : این قائم با ظاهر و آشکار است با پنهان و پوشیده میباشد  
 در صحیح مسلم است از جابر بن سمره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 که فرمود چنین تا قیامت باقی خواهد بود و نوزدهم طبقه در آن میباشد که همگی  
 از فریش اند : سده این شهر را علی ابن محمد نقل کرده که در آخر آیت که  
 به من از صلوات حسن خواهند بود مهدی نیز از آنها است .

(۱) یکی از فرزندان امیر المؤمنین علی علیه السلام است

که پیوسته در قدس مانده و انتظار آمدن مسیح و روز دینوت را دارند. هوارت Huart فرانسوی صاحب تاریخ عرب که سال ۱۹۱۳ چاپ شده نقل نموده یکن انگلیسی وارد بیت المقدس شد و در صحرایی که میگویند دینوت آنجا واقع میشود توقف نموده هر یامداد انتظار آنروز نقوس مینواخت شنیده ام زنی گویا انگلیسی بوده که بیت المقدس آمد و هر روز جای آمده میکرد که چون مسیح فرود آید نخستین کسی باشد که بانو چای میدهد، لامارین شاعر بزرگ فرانسو حکایت نموده که در سفر بحبل لبنان در دهی موسوم به «جون» «نالواستیر ستانوت» برادر زاده پست وزیر نامی انگلیسی را دیدار نمود که پیوسته اسمی را برین ونگام حاضر داشت تا وقتی مسیح میرسد بر آن سوار گردد.

دامتان مهدیرا بسیاری از دولتهای اسلامی وسیله ترویج دعوت خود قرار داده اند هنگامی که دولت فاطمی در تونس بمیان گذشت عبداللهموسس آن مدعی شد که وی مهدی موعود است محمد بن تومرت چون در مصوبه مغرب لهضت کرد مهدی دعوت نمود آنجا دولت موحدین سی عبداللهمون تشکیل یافت در دوران دولت مرینها در فاس مرشی نام تویزی از مردم توزر از لواحق تونس برپای خواسته مدعی شد که مهدی است و در سوس اقصی بخانهایی دارای مرج و بارو بنام «علسا» توسل جست رؤسای صهاجه پروانهوار بگردش فراهم آمدند وای مبادعه او را کشند همچنین در لواحق ریف از غرب مرشی عباس نام میزان سال ۶۹۰ تا ۷۰۰ هجری ظاهر شده میگفت مهدی است و جماعتی را برانگیخت وای عاقبت کشته شده کار خانمه یافت سال ۱۸۲۸ میلادی در سنگال مرشی مدعی شد که مهدی است و شورشی برپا کرد وای شکست یافته آتش جنبه از خاموس گردید.

در زمان بنای آن که فرانسویها مصر را اشغال کردند، در میان جمهوری و روسیه  
مردی مغربی از مردم طرابلس بیگار آنها برخواست و مدعی شد که مهدی  
است و تا خان در بندن داشت جنگید

پس از شورش احمد عراقی در مصر مهدی محمد احمد نام در سودان  
شهور نموده دعوی کرد که مهدی است؛ گویند نام پدرش عبدالله و مادرش  
آمنه بود؛ (یعنی خود نام پیغمبر و پدر و مادرش هم نام پدر و مادر پیغمبر  
بوده اند) برادرهایی بر رگتر از خود داشت که در نیل ایضاً کشتی سازی  
میکردند؛ ایشان او را برای تحصیل علم بنواحی خرطوم فرستادند؛ همیشه  
پس بیست و پنج سالگی رسید؛ برای عبادت از کار دست کشیده در غازی  
منزوی گشت ارهد و پرهیزکاری از زبان زد خاص و عام گردید؛ قبایله  
مبارکه که در اصل عرب و قبیلتی بزرگ میشدند بیروی او شناخته او را مهدی  
خواندند او هم بسال ۱۳۰۰ هجری این دعوی را اعلان کرد؛ رؤف پاشا  
والی سودان مصری دوستان سر یاز فرستاد که او را دستگیر کنند؛ پروان  
محمد احمد تمام آنها را کشتند محمد احمد بکوهرستانی که آنجا بود  
ببهنده شد؛ سودانیها عموماً بگردش فراهم آمدند؛ حکومت مصری  
سرداری حنفی پاشای باواری سپاهی ناآجا فرستاد؛ پنجاه هزار سودانی  
با آنها هجوم نموده آنها را باو ساختند؛ از مصریها جز ۱۲۰ تن نجات  
بیافت؛ مهدی وارد ایمن شده در ۱۷ کانون حوم سال ۱۸۸۳ آنجا را  
مرکز حکومتی خود قرارداد؛ حکومت مصر سپاهی دیگر سرداری همکس  
پاشا ناآجا فرستاد. سودانیها آنها را نیز پراکنده کردند؛ اخیراً نیروی  
گردون پاشا را در خرطوم باو نمودند؛ محمد احمد بر تمام سودان آسیلا  
یخت؛ پس از مرگ او نعاشی که یکی از پیشوایان قبله مبارک بود چنانچه

او گردیده کارش بالا گرفت ، دولت انگلیس از مصر درخواست کرد (این درخواست در حقیقت فرمان وحکم بود ) که از سودان چشم پوشیده آنجا را را گذارد ، این درخواست در حقیقت برای این بود که ملامت شده آنجا خود نسخیر کند ، چندی نگذشت که سپاهی از مصرها فراهم آورده بزیر فرمان افسرهای انگلیسی و فرماندهی ژنرال کچر با آنجا حمله نمود ، یمنی سودانرا بمال ورجال مصر متصرف شد و مصر بهاگفت سودان میان ما و شما مشترک است ، در حقیقت انگلیس حتی با آنجا ندانست ، زیرا تمام سودان ملک مصر است مصر بیسوا ندیک آن از آنجا عاقل نمند ، این حال این شر اکت نیز تنها اسمی واقفی بوده ، همه چیز سودان بدست دولت انگلیس میباشد هر کسی حاکم سودان باشد در حقیقت گلولی مصر را گرفته است بی سودان مصر نمیتواند نفسی زند و آواری دهد ، همین سبب مسئله سودان گرهی کور است که در حال مسئله مصری میان انگلیس و مصر ایجاد شده ، اگر دست مصر از سودان کوتاه شود در حقیقت مصر از همین ساقط و از جان خود دست برداشته است .



# افغانستان

## نگارش امیر شکیب

افغانستان یکی از مراکز مهم اسلامی در این گیتی است؛ بلکه در حوادث روزگار میدانگاه مشهور اسلامی شمرده میشود، خدا سوگند! اگر در جهان جنمنده ای بار و بلور اسلام نباشد همیشه در میان مردم جبال همالیا و هند کوش گروهی یار و یاور اسلام یافت خواهد شد، از آنجاست که در صدر اسلام محمد بن قاسم کشور گیر عربی با هند پیکار نموده بر سند سال ۷۱۲ میلادی چیره گشت و تا حدود ملتان رسید، از این کوهستان سلطنت محمود سکنگین جنگجوی ترکی اسکندر اسلام پشیمان نمود و معارف در اوایل قرن یازدهم میلادی پیش رفته سر تا سر هند را بيمود، راجه های (سلاطین) لاهور و دهلی و سایر ممالک هند بصد وی فراهم آمدند، عالم برهمنی بر عالم اسلامی رو گرد گشت، طرفین صف آرائی کرده دست و گریبان نمودند؛ خدا اسلام را یاری نموده بر عالم برهمنی در واقعه «باتنداء» پیروزی داد، رشته اتحاد راجه ها گسیخت؛ محمود کشمیر و دهلی را تسخیر کرد از جانب خود در لاهور فرمانفرما قرار داد، راجه فنوج را مطیع او ساخت سلطنت خویش را در تمام سنجاب پای برجا نمود، ماسهر کائنات که با سنجاکام معروف بود جنگید؛ سلاطین این نواحی طوق اطاعتش را نگردن نهادند، از آنجا سوی کجرات رفته است بزرگ معروف سومناثر اخورد کرد.

بهاضیه را تسخیر نمود، در باره این فتح مدیح از زمان همدانی داد فصاحت  
را داده میگوید: در برابر این پیروزی و غلبه تمام پروزیبای گپتی ناچیز  
است، فرشته‌های آسمان آنرا بچشم حیرت نگر بسته مدح و ثنا میگویند  
(شعرائی پارسی که در خدمت سلطان بودند مانند عسجدی و عصری و فرخی  
قصائد فارسی سروده اند که بی‌شمار است گرانهاست) عسجدی دربار: مدح  
سومنات گویند.

نانشاه خسروان سفر سومنات کرد      کردار خویش را عالم معجزات کرد  
بزود نام کفر جهانرا ز لوح دین      شکر و مدحی خویشین ارداجدان کرد  
شاهان و آرز سکندربیشی بدان جهنم      کوه سفر که کرد بدیگر جهات کرد  
تا آخر عصری گویند.

زیوم بتکده‌ها، بیکه شاه سوخت همور      نرده ناده همه نوده‌های خاکستر  
تا آخر، فرخی گفته.

دسته گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن یوار که بو را حلا و بیعت دگر

حدیث کهنه سکندر کچارسید وجه کرد

ز سر شپیدی گردیدد خلق را نادر

بای سکندر سرتاسر جهان بر گشت

سفر گریب و بیابان گریب و کوه و کوه

ولیک اوز سفر آن زنده‌کاهی حسن

هلاک رهای حدای و رهای پیغمبر

گمان که برد که هرگز کسی ز راه طراز

سومنات برد اشکر و جبین اسکر

دهی که دیو در او گم شدی بوقت زوال

چو مرد کم بین در تنگ بیشه وقت سحر

دیبع الزمان از عجایب هند و عظمت مخلوقاتیکه آنجا هستند شرح داده گوید. بلندازه این جهانگیری که خدا بدست امین اندر نه، «بین الملله (۱)» صاحب اسلام فرمود در تاریخ دین و دینشنیده نشده مسپوریمه گروسه، صاحب تاریخ آسیا که در سه جلد سال ۱۹۲۴ منتشر ساخت و از صاحب بزرگان محققین مطالب را بدست آورده در داستان هند، دوره اسلامی گوید

محمود جنگ صلیبی اسلام را در انداخت: تا قرن هیجدهم تور جنگ گرم بود، در این جنگ مانند سایر جنگهای صلیبی روح دعوت دینی با روح طمع و غارتگری دست بهم داده بودند، هشت قرن تمام بیکر محمود با چهره درخشان که بمواد غنوجات پی در پی بود، در این میدان جلوه گری میکرد، جبهه را که وی نخستین بهلوان میدانش بود پیمان برسد جز در آغاز دوره کنونی در این مدت کشور برهما از جیان همایا و سواحل کوروماندال خدای فرد همه را ساخت و برای سلاطین ترنت معوی گردن اطاع ختم کرد

محمد غوری افغانی بر از محمود سبکتگین ترک برزی «بود» بر جاندان سبکتگین چرد شده مانند آنها در هند بیکار برداخت در واقعه «ناسوار» حیدر هزار سوار و سه هزار پیاد را که برای سکر بالو مالوک هند فراهم آورده بودند شکست داد، دهلی از فوج او مراب و او را را تسخیر کرده صمیمه ممالک خود ساخت (۱۱۹۴ میلادی) علام وی آیت بر کی بزرگوار او را تکمیل نموده بر سارس استیلا یافت، از سلاطین «کافانور» و «مالکا» باج و حراج گرفت، کجرات و کالجار را تسخیر کرده بود و کالکند (۱) از الفاب سلطان محمود:

را بجزه کشور خود ساخت؛ پس از وی بختیار سردار افغانی مکنلا، و بنگال را متصرف شده دولت بودایی را از آن سامان برافکنند، کردار این کشور گشایان مقدمه علیه بزرگه اسلامیرا که دهلی کانون آن شد فراهم آورد؛ تمام هند را بزمیر مال ویر گرفت از قرن دهم مسیحی تا اوائل قرن نوزدهم کار بکام بود؛ عاقبت این قدرت و نفوذ کهنه و فرسوده شده بنیست انگلیس باود گشت. اینجا نیخواهم تاریخ دولتهای اسلامیرا که از آنوقت در هند فرمانروایی نموده اند شرح دهم ولی مقصود بیان علاقه و ارتباط زیادی است که اسلام و هند و کشور افغانستان با هم داشته اند؛ از این کشور فاتحین اسلامی از تازی و ایرانی و برتو افغان تا آجا سر ازیر شده اند این کوهستان که پیوسته تاجی سیمگون از طرف بر قله آن نهاده همیشه کانون مردی، سرچشمه مردانگی، جایگاه جوانمردی، کان دلادری بوده است. ایام خلاصه تاریخ روابط آجا را با انگلیس از همگامی که بپند پای بهاد اند تا امروز بشنوید.

آقای نومارشان Le Marchand یکی از افسران ارشد فرانسوا از اعضای آکادمی لشکری در کتاب خود « جنگ انگلیس با افغان » که در سال ۱۸۴۹ منتشر شده شرحی گفته که خلاصه آن اینست .

روابط انگلیس با افغان در فون نوزدهم شروع شد؛ این از هنگامی بود که مابلون اون « دراز گلردان » را برای گفتگوی با ایران راجع بانقباد پیمایی میان فرانس و ایران برای تسخیر هند فرستاد؛ همینکه این خبر با انگلیس رسید بشمال دسه ای بکابل فرستاد که افغانستار را بصدای ایران آماده سازند؛ در آروز گلردان کابل امیری داس که حامد شاه ایران دارای لقب شاه بود؛ بصاد وی شورش شده برادر صدر اعظم بر کشور استیلا



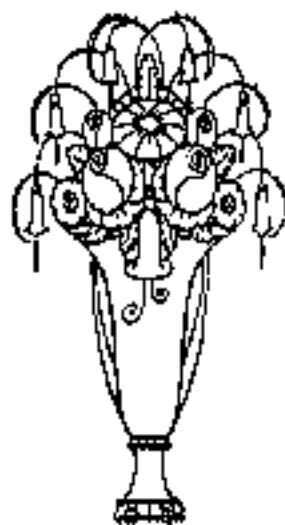
یافت، برادر شاه افغانی بپند فرار کرده بانگلیس توسل جست که برای بازرس گرفتن کشور سوی یاری دهند، امیر جدید افغانستان که او را دوست محمدخان می‌گفتند بروس پیمانای بست و همین کردار برای حمله انگلیس بافغانستان سال ۱۸۳۹ کالی بود، پیش از این حمله و هجوم یکتی جهانگرد نامی انگلیسی پرنس Burgher تکامل دولت نالز تدابیر می‌گرفتیش افسر روسی جلوگیری نماید؛ همبکه پرنس پند باز گردید، نردا و کلاند را قانع ساخت که لازم است سپاهی با آغا برود و شاه قدیم شجاع الملک را با آنجا بازگردانند، ولی هنوز شاه‌زنگشته بود که انگلیس در یافت بازتشی نیرومند نیاز دارد، زیرا هرج و مرج همه‌کارا فرا گرفته بود، کار دشمنی و عداوت اهالی نسبت بانگلیس بجائی رسید که سال ۱۸۴۱ در کابل آتش شورش شعله کشیده نماینده دولت انگلیس را با چند تن از افسران وی کشتند؛ سردار انگلیس بخصر و سختی موقع منوجه شده برای خود و سپاهی که همراهش داشت امن طلبید که از هر چیز چشم پوشیده از کشور افغانستان بی درنگ و مسامحه بیرون برود، هر زمستان باشدب سرمای بی اندازه بیرون رفت رایی کشمار مشهور روی داده افغانها ۱۶ یا ۱۷ هزار سرباز انگلیسی را کسند، در این واقعه افغانها چهار تا پنج هزار تن مرد جنگی بیش نبودند این کشتار در کمین گاهی واقع شد که در «خورد کابل» تدارک شده بود از این بکار جر باک رشاک قشور سام «بریدون Brydon» بجانب سیافت روی جنرال آرد فرار کرد که این همیست مهربا بانگلیس خار دهند، افغانها بر پیش آمده جنرال آردرا که پادگان (ساخلو) انگلیس در آنجا بود محاصره نمودند، باوقی «رنرال بولوك» از هند آمده آنها را نجات داد و راه طول کشند و آنها در اینده بیداری کردند، پس از چندی انگلیس سپاهی هم

بکابل فرستاده، خزها و عملیات سلطنتی را زیر آن ساخت دینوسیله از افغان انتقام کشید (گوید) خواستم باین دو حمله که انگلیس باافغانستان نموده اشارتی کم زیرا مردم پیکار بچنگ کثرتی مربوط است (۱) و نیز بیفایده نیست که حوادث و مشکلاتیکه برای سپاه اروپایی در این بلاد روی میدهند داسته شود و بدانند دسته های افغانی که انگلیس استخدام و تربیت نموده پنداشت در جرگه سپهروی هستند و باور او میداشند چه جور ناگاه بضدایشان شوریده در این پیکار سخت ترین دشمنان او شدند. انتهی

گویم انگلیس از اینواقعه آموخت که بافغان بچشم دیگری که هندو بهامبگر دیاست نظر کند و بداند که افغان از انتقام چشم نمی پوشد، قبول نمیکند بیگانه بمیهن او قدم بگذارد، بادشمنی که در استقلال کشور او طمع کند مدارا نخواهد کرد، افغان مانند بسیاری از امرای مسلمین نیست که بشرز و نیروی بیگانه میشوند، و طمع تاج و تخت و همی واسمی دشوارها را از پیش پای بیگانه برهینگیرند، افغان از دور نخست که با انگلیس آمیزش نمود بلا فهمانید اختلاف میان اصرا و سررگان افغانی باین اندازه نیست که استقلال آنها را تهدد سازد، و کار کشور را بزیچه انگارند، با آنها گهت دفاعی بجهت ناسجی نیست که با بیگانه هم پیمان شوند یا سر باز افغانی که جیره از بیگانه میگیرد با سر بازیکه از میهن دفاع مینماید، جنگ و پیکار کند، افغان مانند بسیاری از سلاطین و پادشاهان و پادشاهان اسلامی نیست که بوقت موقتی و زیور ظاهری فریفته شود و سپس بجای اشک خون بگرید و انگشت بدندان بگرد آوری بدستگاه این درد در اسلام شور در میان شده و ناآنکه در حدیث شریف است که مؤمن از یک سوراخ دو بار بیش نخواهد

خورد اینک از يك سوراخ صندبار او را میگرد و هشیار میشود دیدم ایام که بیشتر کشور گبریهای اروپا در بلاد اسلامی و در مشرق بنسب مسلمان و مردم شرقی بوده، اروپا معتقد است که برادر را ضد برادر برانگیخته یکی را بنسب دیگری تباه نماید، هر کجا را بخواهد استعمار کند، سپاهی از مردم همان قوای فراموش آورده نامعدودی اروپائی روانه نماید، در همین پیکار افغان از سپاه واس و اسر هندی بلکه از سلاطین هند استفاده کرد؛ همانطور که در سال ۱۸۵۷ در شورش هند که نزدیک بود انگلیس از آجا رخت برسد مورخ نمبرده و دیگران معترف اند که در تمام هند انگلیس در اتر ۱۹۰۰ میلیون (۱) جمعیت هندسوائی ۱۰ هزار سپاهی انگلیسی و جمعی از مردم پنجاب نیروی بداشت؛ ولی «لرد لورانس» بمبارت و بردستی پاره ای از بزرگان را برانگیخت تا سپاهی از اهالی فراموش آوردند؛ همین گروه سب شدند که انگلیس پنجاب بلکه تمام هند را نگاهداری نمود در حقیقت هندیها از آغاز تا انجام دست و پای خود را بسود انگلیس بستند؛ انگلیس خواست همین معاهده را با افغانستان کند ولی به در آغاز و به در انجام موفق نگشت؛ اگر افغانها مانند هندی و بلوچ و سایر همسایگانی بودند که پای خود تمام اروپا رفته اند بی بردند افغانستانهم مانند آنها امروز یکی از استانیهای هند بود و با امیری داشت محکوم بمابنده بیگانه؛ و در سراسر افغانستان يك حاکم نمیشد که افغانی در آجا ذات بندگی را از خود دور بیند؛ بلکه تمام ملت چون قلم در دست دیگری بودند؛ سپاه آجا عیار بود از جمعی انگلیسی و هندی و افغانی که در کشور خود بسود بیگانه خدمت میکردند و ای ایلیک آقای لورانس در صفحه ۲۸۹ جلد اول آره مردم هند در آن وقت است.

تاریخ خود گوید، طایفه درانی که نلت افغان است و خاندان سلطنتی در  
 آنها میباشد بنژاد و ملیت خرم باندازه ای علاقه دارند که امیری از خود  
 را هر قدر بدخو و بدرفتار باشد بر حکومت بیگانه ترجیح میدهند ولی  
 بشرطیکه خود اختیار حکومت را داشته باشند برناورد شدن امیر و خاندان  
 امیر ناسف لمخورید \*



# مسلمین چین

## نگارش امیر شکیب

مسلمین چین گویا از مردم این دنیا نیستند، اطلاعات از آنها اندک و اخبار راجعه بحوال ایشان ضد و بعوض است، تا امروز تاریخ نویسها ندانسته اند اسلام از کجا و چه جور به چین رسیده، آیا از راه دریا و هند بوده یا از راه ترکستان و ماوراء النهر وارد چین شده است، همچنین علمای جغرافی و علمای آمار تا امروز بر شماره مسلمین چینی متفق نشده اند، گروهی آنانرا بست میلیون و دهنه ای یست و پنج میلیون و جماعتی سی میلیون و پانزده ای چهل میلیون گویند، بسیاری اصرار دارند که در چین شصت میلیون مسلمان میباشد، پانزده ای از علمای اسلامی چین که با اسلامبول و مصر آمدند اند تأکید میکنند که مسلمین آنجا کمتر از شصت میلیون نیستند، مستشار سفارت چین در برن پایتخت سویس برای من این گفته را تأیید نمود، دیگران برخلاف وی اصرار دارند که مسلمین چین از ده میلیون تجاوز نمیکنند، بلکه میسیون اولون Mission d'ollon که نیکوکاران و زاری فرهنگ فرانسه بازه ای نواحی چین رفته است زیاد تر از پنج میلیون در تمام کشور چین مسلمین نیافته و نی آنها میگویند نموانسته اند در این مورد چیزی حتمی و قطعی بفرمایند

دائرة المعارف اسلامی فرانسوی گویند نمیشود از حجت شماره نگفته

کسی اعتماد کرد ولی مردم بھال Broumball از هشتصد تن از مردم چین پرسش کرد، دوست پاسخ از جا های مختلف پوی رسید و از آنها چنین نتیجه گرفته است :

استان «کاسو» کمتر از دویون و بیشتر از سه ملیون و نیم هستند در غرب این استان مسلمان زیاد و موالید آنها مسیحی موالید چین زیادتر است، باره ای جاها نیز هست که پس از انقلاب و شورشی که روی داده اینک مسلمان ندارد.

در استان «شنسی» پیش از شورشی بک ملیون مسلمان بود و گمان نمیرود امروز زیادتر از ۵۰۰ هزار کس باشد

استان (تشیپلی) آمارش بسیار اختلاف دارد، باره ای مسلمین آنجا را ۲۵۰ هزار و جمعی یک ملیون گویند، در بکن ۳۰ تا ۴۰ مسجد یافت میشود، یکی از آنها مسجد اعظم است (تین شیہ) که علی رضائی ترکی در آنجا تدریس مینماید. شماره مسلمین بنه هزار تخمین میشود در اطراف شهر مسلمان بساز است، همچنین در شمال از دیوار سررنگ چین بسیاری مسلمان هستند

نتیجه این آمار چین است که مسلمین کمتر از سه ملیون و هفتصد هزار و بیشتر از هفت ملیون و چهار هزار نیستند بسیار عرب و شگفت آور است که مالمین اروپایی در این مورد متناقض میگویند، باره ای از محیطی بزرگ اسلامی که دارای مدارس و مساجد است سخن میگویند و باره ای میگویند چیزی از این فیل ندیده اند باختصار از دائرة المعارف اسلامی نقل شد

ولی تبرسان صاحب کتاب «محمدیہ در چین» که در حواشی نوشته

شماره مسلمین را ۲۵ میلیون گویند همچنین جغرافی نویسی نامی فرانسوی  
ایر در کتوس در جغرافیای عمومی خود گوید

« مسلمین در کشور چین اهمیت زیادی دارند ، مسکانشکوف ، شماره  
ایشان را بیست میلیون تخمین زده ولی این اندازد نسبت به گفته سایر مورخان  
در باره چین ناچیز است ، مثلاً در استان کانسو اکثریت را مسلمین است و  
در سایر نواحی شمالی چین در حدود ثلث مردم بومی میباشند لازم است که  
هونگان و سایر مسلمین هونگاریه و کولچه و نرگمنان شرقی را اضافه و ما  
آنها بحساب بیاریم تا اهمیت ایشان را بدانیم ، اجمالا انسان درجه آنگاز از سایر  
اینها وطن برتر می بیند زیرا عزت نفسشان بیشتر و میبایستی آنها زیادتر است  
در ولایات غربی چین با اسلحه رهن و آمد میکنند ، ایشان مسکرات  
نمیپوشند و از دخانیات و نریاک اجتناب دارند ، بهمین سبب سلامت مزاجشان  
از افراد سایر مذاهب بهتر و زیادتر است ، ایشان بکندبگر یاری و کمک میدهند  
و همین خود رفتار باعث سعادت و خوشی حال آنها شده ارد بگران نروند و در  
مسئله بر جمعیت آنها چیزی معین نظیر عشر در آمد برای هزینه مصالح  
اجتماعی مقرر است ، این روش در ولایات کانسو و شنسی است و در بلاد  
نیستند مدارس دارند که عربی را آموخته و معنی قرآنرا میفهمانند ، نماز  
را در همه جا بحریمی ادا میکنند ، در کانسو مساجد مسجد دارند در شمال  
تقریباً بازرگانی بویژه بازرگانی دواب ، احصار با آنها داشته و نسبت آنها  
است ، آنها آذوقه بیکن و سایر شهرهای ساحلی شمالی میفرستند ، تا آخر ،  
داستان اسلام چین دولتهای اروپا را سخت نگران ساخته میسرند  
که اسلام در چین رواج گرفته کار بجائی برسد که در این کشور پهلور که  
جمعیتش از چهار صد میلیون بیشتر است مسلمین اکثریت یابند و اگر

بخواست خدا چنین شده صد ها میلیون مردم مسلمان شدند بروی زمین  
انقلابی شگرف خواهد شد

## سلام در چین

اسلام در زمان قدیم چین رسیده ، چینها گویند نخستین ظهور  
اسلام در آنجا در زمان سلطان تایتسونگ ، بوده که در قرن هفتم مسیحی  
میر بسته و نخستین کسیکه بآن کشور از مسلمین رسید مرعی بوده از  
خاندان پیغمبر که او را ابن حمزه میگفتند ، وی با سه هزار تن مهاجر  
بچین رفته و در (سنگان فو) اقامت نموده ، سپس دریای او مسلمانان از راه  
دریا آمده و در نواحی یونان مسکن گزیده اند مورخین علمی گویند در  
نواحی سال ۷۵۸ دهنه ای از دریا دریا ای عرب بندریای چین رسیده و  
کشتیها را عارت میکردند ، چون در دریا راهرا گم کردند ناچار نواحی  
کاتورا اشغال و در حرم سلطنتی دست یافتند ، همین گروه پیش آهنگ  
ورود عرب بر حوض نواریخ چینی بآن ولایت میباشند

من در کتابهای عربی که مطالعه نموده ام اثری از داستان ابن حمزه  
یا چیزی که موافق آن باشد ندیده ام ، مسعودی در تاریخ خود داستانی  
نقل میکند که از پاره ای جهات شبه آن است ، آنرا باختصار مینویسم .  
مردی از قریش از نسل هند بن اسود بشهر سیراف (۱) رفت ، وی مرعی  
بینا و دارای خو و اخلاق نیکو بود ، از آنجا در کشتیهای هند نشسته پیوسته  
از دباری بدیاری میرفت تا بیلاذ چین شهر (خاقو) رسید ، همت عالی

(۱) امشهری میویسنه سیراف بند از شهر از بهترین شهر فارس است



وی اورا وادار ساخت تا بدبار پادشاه چین برود ، پادشاه در شهر حمدان که از شهرهای بزرگ چین است بود ؛ با معاوضت وزهایی دراز نزدیکی مانده عربیه میبوش و میگفت از خاندان پیغمبر عرب میباشد ؛ پس از این مدت طوایفی امر شد اورا در خانه‌ای فرود آوردند و احتیاجات او را مرتفع سازید . سلطان حاجو فرستند از کار او و مسئله تجارت و دعوی نسبت او به پیغمبر صلی الله علی و آله جستجو کند ؛ حاکم خانقو نیز صاحب نسب و تسمن او را تصدیق کرد ؛ آنوقت بوی اجازه دادند بخانقو برگردد ؛ او هم با مالی فراوان بازگشته بهراقی آمد . (۱)

(۱) تاریخ چین ترجمه میرزا محمد بدیم السلطان از مرآة المتعنه طهران سان ۱۳۲۳ ص ۳۲۶ مینویسد

از قراریکه در کتاب تاریخ هند ست شده در سال هشتاد و هفت هجری سعیری از هندوستان بدرنگاه (در بار) چین آمد و برای امر احوال و پنج رنگ از هندوئی آورد که میتوانستند حرف بزید و خواست کرد که بار لشکری بدهند که خودش سردار آن لشکر باشد و برود تا اعراب جنگ کند و آت لشکر همچنانکه تاریخ طبری مینویسد از اعراب شکست خورد و در آخر هاسان دوست هزار لشکر تا آنهم که سر کردگی « باقون » پسر برادر حاکان چین تاحل ولایات مسلمانان شده بودند و ما اعراب جنگند آیهام از اعراب شکست خوردند و مسلمانان این فتح و ظفر را از جانب خداوند میدانستند .

از تاریخ چین مستفاد میشود که ممالک عربی آسیا مکرر از مملکت چین کیک خواسته اند و ما اعراب جنگ کرده اند و همچنین در تاریخ چین مسطور است که سلطان مملکت شامی از دولت چین برای دفع اعراب امداد بیه در صیحه بد

از کتابهای عرب بنظر می رسد. نخستین ناحیتی که از کشور چین

بقیه از صفحه قبل

خواست و گفته بود که لشکر خلیفه بلای آسمانی و آتشی تمام ممالک روی زمین است. ولی چینیا بهانه چومی کرده اورا کمک نکردند پس از هفت سال سرداری ارجون بی حمر بشهر شاسی حمله کرده پادشاه آنجا را گرفتار و قتل رسانید، شاهزادگان مملکت به چشم آمده از خلیفه مسلمانان عهد خواستند خلیفه آنها قشونی داد که با قشون شاسی و قشون سلاطین دیگر که هم عهد شده بودند متعین شدند و اسرار چومی که شصت هزار قشون داشت جنگیدند و اورا شکست دادند و پسر پادشاه شاسی حراج ده خلیفه مسلمانان شد و هر سال ۷۱۷ میلادی از کهای مغربی بجهان تصرف ممالک مغربی آسیا که در دست چینیا بود افتادند و قشون خلیفه و لشکر سلطان نت را کمک خود فرار دادند ولی چینیا کمک طوابع چادرشین دفاع نموده با لشکر خلیفه و قشون سلطان نت معامله و برک جنگ و دعوا نمودند. و در تاریخ چین مسطور است که در سال ۷۱۹ عموی نوسو شخص مندسی از عربستان مالیات برای حاکمان چین آوردند و یک طلا ده شبرهم برای او تعارف آوردند و در سال ۷۵۶ مردم بر امرا طور «سوتسولک» سوریست بودند حتی از عربان لشکر کمک این امرا طور آمد در سن سال که او سلطنت داشت از قراوند مذکور عربان و اراسها در آرمان تجارت عمده در کانتون داشته و تاریخ چین مینویسد که در ماه اول سال ۷۵۷ مسیحی قشون «نگانسی» و لشکر چین که در مغرب آسیا ساحلو بودند با لشکر خلیفه کمک او آمدند و اعداد موزخ این است که لشکر خلیفه از کوه و اطراف کوه پیامه بود و در صفحه بعد